

به نام خدا



استفاده از ترانه ها منوط به اجازه نویسنده هست

@saeed_soleymani_di

www.saeedsoleymani.ir

www.saeedsoleymani.ir

نام شعر: عشق و اهریمن

تو گذشتی از همه جون و وجودت
تا زندگی رنگ بیداری بگیره
از رو زمین دل کندی و خاطره ساختی
تا دشمن از این ناامیدی ها بمیره
فریاد تو پیچید تو هر خونه هر کوچه
این آبرو هرگز نمی میره
چشمای تو اشک شهادت را بغل کرد
این زندگی هر نفس از تو جون می گیره

تو رفتی و رفت هر چه جور و ستم بود
خاموش شد دایره کفر و تکفیر
از نگاهت معدن ایثار پر شد
با عشق تو این راه شد راه تدبیر
در رفتنت حرفها گفتند مردم
نشینده ها بسیار بود خندید دشمن
جنگی به پا شد بین ایمان و پلیدی
جنگی میان عشق، و اهریمن

ترانه خانه سالمندان

یه جایی این گوشه شهر
 یکی دلش گرفته بود
 یکی غم اش تنهایی و
 یکی مثله فرشته بود
 دلش می خواست حرف بزنه
 آز روزای پر از امید
 چشم هاشو رو هم بذاره
 دعا کنه یک دله سیر
 اما دلش بارونی بود
 یه بغض خسته تو صداش
 هرچی می خواست دعا کنه
 اشک می اومد جلوچشاش
 تو گوش من یه حرفی زد
 گفت تو واسم دعا بخون
 دستامو محکم تر بگیر
 از این قفس رهام بکن
 اینجا تو این گوشه شهر
 عشق به یه رنگه دیگه بود
 از ته دل دعای می کرد
 با اینکه دستاش خالی بود
 گلایه از هیشکی نداشت
 حرفاشو می خورد با یه قرص
 هرچی می خوای بگو فقط
 از بچه هاش چیزی نپرس
 نگو کی آورده تو رو
 تو این خونه شیشه ای

نگو که داغون تر میشه
پرنده همیشگی ...

هراس

من از ترسه زمستونم بهارو از یادبردم
به جای زندگی هرروز فقط غصه اشو می خوردم
فراموش کردم حتی کجای زندگی بردم
همیشه آخرین بودم همیشه حقمو خوردند

من از آینده می ترسم از این احساس تنهایی
از این که سایبونم مرگ نه تو خوابم نه بیداری
زمانی که همه دنیا شده دردای تکراری
دلم خوش باشه به فردا یا این احساس بیماری

من آرامش و می فهمم ولی از ترس بیزارم
مته یه تیکه ابرم که هر ثانیه میبارم
من حتی دلخوشی هامو به دسته روزگار دادم
شاید یه روز از این روزا یکی بشنوه فریادم

تظاهر می کنم خوبم ولی داغونو بی روحم
هجوم عقده امونو توی دیوار می کوبم
زمین ودست می اندازم زمین می خورم بازم
نه از جنس درشتامو نه حالی تازه میسازم

غروب ارزو هامونشون می دم به اهل شهر
عذاب واضطراب و ترس حصاروانتقام و فقر

دلخوشی

روی ردپای تو پا میذارم
شاید راه رفته رو پیدا کنم
پشت این پنجره روبه غروب
تورو تا نفس دارم صدا کنم
سیرنمیشه این دلم از یاد تو
قدری که با فکرت اروم تر میشم
ان قدر دوست دارم که حاضرم
گرده غصه هاتو جاروبکشم
تونگاه نکن به این فاصله ها
یه روزی این فاصله نزدیک میشه
پای عشقمون می مونیم تاابد
دستامون تو دست هم تا همیشه
من و تو پابند این قصه شدیم
واسه ما پایان قصه خوشیه
اگه که به ارزومون نرسیم
راه اخر واسه ما دلخوشیه
دلخوشی به اینکه من عاشق تو
تو میای به خواب من همیشه
سرتو میذارم روی شونه هام
دلم از دیدن تو سیر نمیشه

تنهایی

خیابونای شهر خیس اند
 از اشکای من و بارون
 حسابی حاله من ابری
 حسابی حاله من داغون
 گرفتند نورو از چشمام
 تموم عابرای شهر
 همه سرگرم دل بردن
 نفهمید کسی درد من

چقدر تنهایی سرکردم
 تاماه خاموش شه امشب
 به حاله من بسازه دل
 بخوابه اضطراب من
 تمومه اشتباهامو مرور کردم و دیدم
 با گریه های مصنوعی من امشب سیر خندیدیم

نگاه کردم تو آینه حسابی خیس بود گونه ام
 دیگه چیزی نمونده بود به لب برسه جونه ام
 یه حاله خسته وبی روح همه گفتند من مرده ام
 نمی دونستن انگاری که دزدا دلمو برده اند

چقدر تنهایی سرکردم
 تاماه خاموش شه امشب
 به حاله من بسازه دل
 بخوابه اضطراب من
 تمومه اشتباهامو مرور کردم و دیدم
 با گریه های مصنوعی من امشب سیر خندیدیم

خدا دستمو می گیره

یه روزی آرزوم این بود که تو خواب تو پیدا شم
بذارم چشم روی هم تو قعر رویاها ت جاشم
دلَم می خواد یه روزی من از مرز تنت رد شم
تو هر جایی که خوشحالی به جای خنده هات باشم

کنارت خستگی هامو می ذارم روی دوشم
به هر فصلی که دلتنگی همون رنگ و می پوشم
همون وقتا که می خندی فدای لحظات می شم
هنوزم دوستت دارم بدون راستش و می گم

اگه تکرار این رویا واسم مثله یه تسکینه
بذار عادت کنم هر روز شاید تقدیر من اینه
درسته که نبوده تو واسم شبیه کابوسه
ولی من مطمئن هستم خدا دستمو می گیره

یادمون نمی ره

واسه تو می نویسم واسه تو که عاشقونه
دلت و زدی به دریا بی صدا و بی نشونه
نه طرفدار زر و سیم نه دل بسته دنیا
خواستی واژه شهادت واسه تو نشه یه رویا

خاطرات جبهه و جنگ واسه امروز یه معماست
از فتحه و هویزه تا خرمشهر و بندر جاسک
دیگه یادمون نمی ره کیا قهرمان قصه اند
با پایهای جا گذاشته آدم هایی که خسته اند

خسته از نامردمی ها خسته از روز ای این شهر
توی تقویمما نوشتیم روی دیوارای این شهر
همه مدیونیم به این نسل به خون پاک شهادت
ماها یادمون نمی ره این همه ایثار و رشادت

زخم کهنه

با یه زخم کهنه همیشه بگی همه چی آرومه
 نمی شه بدون چتر خیس نشی وقتی همه جا بارونه
 بغض شکسته را با عشق همیشه وصله کرد
 همیشه درد و دید و از کسی گله نکرد

توی هر خونه عطر افسردگی پیچیده باز
 همیشه گفت زندگی همینه یه جورایی باهاش بساز
 چتراتو از رو سرم بردار بذار خیس بشم
 جلوی این همه ناامیدی یه کوه بکشم

ماها بسمون از زمین و زمان خوردیم
 با سکوت و خود خوری دود شدیم و بریدیم
 جای چتر زندگی رو سر من دست بکش
 سایه دروغ و نیرنگ و ازم پس بکش

بذار آفتاب و ببینیم دلم امید می خواد
 بیا همراهم باش دیگه ازم دست نکش

راست و دروغ

وقتی دستاتو می گیرم وقتی روبه روت می شینم

به من احساسی نداری انگاری واست غریبم

مثله اون روزای اول از خودت چیزی نمی گی

چی شده عزیزه جونم نکنه از من دلگیری

من که پا به پای تو هر جا که خواستی اومدم

توی این راه کشوندیم و بازم همسفرم

حرفات و راست و دروغ شنیدم و چیزی نگفتم

نمی دونم چرا حالا دارم از چشمت می افتم

دنیای من

چقدر بگم دوست دارم تا حرفمو باور کنی
 چقدر تحمل بکنم به بودنم عادت کنی
 چقدر توی تنهایی ام به عکس تو خیره بشم
 ازم نگیر آرامش و من از تو دست نمی کشم

واژه به واژه گشتم و تنها رسیدم به یه حرف
 کلام تو ترانه بود نشونه ای از ته قلب
 با من خسته راه اومد با همه ی خوب و بدم
 زندگیم از نو سر گرفت عشق تو شد دنیای من
 عشق تو شد دنیای من
 عشق تو شد دنیای من

انگاری از چشمای شب قطاری رد شد بی صدا
 نور تو روشن کرده بود شهر و با خیابوناش
 من بودم و زندگی و آرزوی دیدن تو
 من بودم یه عالمه حرف نگفته واسه تو

منتظر اومدنت پرسه زدم تو هر خیال
 فکر تو تنهام نمی داشت حتی تو بیداری و خواب
 نوشتم از اومدنت تا اومدی باور کنم
 به تو حسادت می کنم ای بهترین عشق محال
 ای بهترین عشق محال

جنگ جهانی

سرتو بذار رو شونه هام بذار لمس ات کنم
 تو گل سر سبلی بذار حسابی بو کنم
 چه قدر ناز شدی پشت حصار پنجره
 تو لب گرم به عشق و نفس ات هوای عشق

چه قدر گریه کشیدم از دو چشم سرد و خیس
 همه جشن ای زمان عذا شدند بدون تو
 من همون جنگ جهانی ام که آرام تر شدم
 بذار احوالم و تو کتاب تاریخ بزنند

خانمی که عاشقش بودم و عاشقم نکرد
 من و تو حصرت دیدنش کشوند
 نه می فهمید که عشق کجای ماست
 نه یه آدم و نشون داد سره راه

کاغذ باطله

سنگینی نگاه تو من بکشم یا باورم
خط خطی کن وجودمو نگاه نکن به ظاهرم
تو ظاهراً قبول داری که جرم من دوست داشتنه
ولی عوض کن قصه رو اینا خیال باطله

توی صدام قدم بزن بین کجا گیره توام
هر چی حقیقته می خوام دروغ نمی گم به خودم
یه روزی عاشقت بودم ولی عوض شده باور ام
ترحم حرفای تو زخمی قلبم تا ابد

سنگ های روبروی من حالا شبیه کوه شده ان
از اولم قرار نبود این بازی و شروع کنم
تو رو به جون زندگی بذار که آروم بمونم
تنفر وجود تو؛ این و از چشمت می خونم

تلافی خواستن من همین نگاه آخره
جرات تو نشون بده رو کاغذ های باطله
تو ذهن ات آروم اش بکن نذار دوباره رو بشه
نذار که این فاصله باز روهر دو مون خط بکشه

زندگی، قمار

توی هر فصلی که بازنده شدی
خودت و به دست سایه ها نده
بی خیال حبس توی آیینه
نگو، تکرار نکن، بازنده

خسته ای از همه مردم شهر
خسته ای از عابرای خسته تر
نفس ات گرمه به آینده کی؟
کی می خواد دست تو رو بگیره پس

همه منجلااب این خماری اند
همه محکوم به خودخواهی اند
توی این نمایشای بی جواب
دنباله خونه اجدادی نگرد

عشقی که مایه اضطرابته
باید وارونه بشه سمت یه خواب
چشمت و می بندی و آروم می شی
آه که زندگی قماره یه قمار

معرکه

یکی گفت جنگ بسه نون نداریم
 یکی خونه اشو خراب کرد واسه جنگ
 یکی مشت خورد و زبون بست به دروغ
 یکی پای این دروغ خون اشو داد

تو بگو کجای این معرکه ای
 مهره را اول بازی می زنی
 یا که پس می کشی و می ری عقب
 آبروی رفته اتو و چند می خری؟

تو گرون دادی به هر کاسبی رنگ
 رنگ باخته اتو داری جار می زنی
 مگه دنیا رسیده آخر خط
 توی قانون خودت جا می زنی

بیا و گلوله هات و پس بده
 ما می خوایم صلح کنیم پای غرور
 دیگه بسمون هر چی بردیم
 بیا و دست بکش از این غرور